



وقتی به مغازه‌ی آقا کریم رسیدم هر چه مامان گفته بود
فراموش کردم. چون آقا کریم نبود.
مردی با موهای سفید وسط مغازه نشسته بود و میوه‌ها
و سبزی‌ها را جابه‌جا می‌کرد.
کارش که تمام شد، بلند شد. همین که من را دید با
لبخند گفت: «به‌به، چشم ما روشن، بفرمایید چه فرمایشی
دارید؟»

من گفتم: «من با آقا کریم کار دارم.»
مرد گفت: «آقا کریم نیست. من آقا رحیم هستم.»
من گفتم: «مامانم گفته من پیش آقا کریم بروم و
با غریبه‌ها حرف نزنم.»
او گفت: «آفرین به این بچه‌ی حرف شنو. من غریبه
نیستم. من برادر آقا کریمم. تا دیروز من، کشاورزی
می‌کردم و آقا کریم میوه‌ها و سبزی‌ها را در مغازه
می‌فروخت. حالا که آقا رحیم پیر شده و قدرت
جوانی را ندارد، آقا کریم سرزمین رفته. حالا بفرمایید
چه فرمایشی دارید؟»

قبل از این که عصبانی شود گفتم: «مامان
گفته بود اول سلام کنم؛ اما فراموش
کردم.»
آقا رحیم خنده‌ی بلندی کرد و
گفت: «علیک سلام. جواب سلام، علیک
است. یعنی بر شما هم سلام. برای سلام
کردن هیچ وقت دیر نیست. سلام، نام
خدا است.»

سلام، سلامتی

● مهدی معینی

● تصویرگر: مرضیه صادقی



● این مطلب هم خواندنی است.

یعنی هر وقت می گویی سلام، انگار می گویی «بسم الله».
برای همین می گویند سلام سلامتی می آورد. خب حالا
بفرمایید چه فرمایشی دارید؟»

من هم کاغذی را که مامان روی آن چیزهایی را که
می خواست نوشته بود، دست آقا رحیم دادم.
شب که شد، بابا گفت: «پسرم، آن قرآن بزرگ را برایم
بیاور.»

قرآن را برداشتم. چشمم به نوشته‌ی روی جلد افتاد.
روی آن نوشته بود: «قرآن کریم.»

به شوخی گفتم: «قرآن آقا کریم این جا چه می کند؟»
بابا لبخند زد و گفت: «آن کتاب نارنجی را از قفسه

دوم برای خودت بیاور تا جوابش را نشانت دهم.»
بابا کتاب را ورق زد، صفحه‌ای را نشانم داد و گفت:
«این صفحه را بخوان.»

در آن کتاب نوشته بود کریم یکی از نام‌های
خداوند است و آن قدر معنی زیبایی دارد که خداوند
این نام را، روی پیامبرش هم گذاشته است.

وقتی قرآن خواندن بابا تمام شد، گفتم: «صفحه‌ای
را که درباره‌ی رحیم نوشته است نشانم بدهید.»

می خواستم این بار که پیش آقا رحیم می روم، به
او بگویم چرا پدر و مادر خدا پیامزش اسم او را
رحیم گذاشته‌اند.

